

درد دل های یک مادر

من لیلی رشیدی هستم، مادر یک نوجوان پسر هفده ساله، دغدغه من فقط برای پسر نیست فقط برای نوجوانی که توی خونه نیست، دغدغه ی من برای همه نوجوان های ایرانه.



دغدغه من برای این برهه سخت زندگی بچه هامونه که احساس میکنن تنهان، احساس میکنن کسی نمی بینتشون و احساس میکنن همه دنیا روبه روی اونهارا قرار گرفته.

متاسفانه واقعا هم در یک مواقعی همین یعنی ما کاملاً انگار از کودکی می پریم به بزرگسالی؛ نوجوان مملکت من هیچ چیز برای خودش نداره، هیچ حق انتخابی نداره و به خاطر همین احساس سرگردونی می کنه، من دغدغه ام برای آن نوجوان هایی است که در نقاط دور افتاده ایران به خاطر این سن و به خاطر حس تنهایی به خاطر تمام این هیاهو غوغایی که در وجودش هست مرتکب جرمی میشه و باید بره زندان و منتظر عقوبت باشد.

دغدغه من قوانینی است که برای نوجوان ها نیست، نوجوان هیچ جا دیده نمی شود، آرزوم اینه؛ اول از همه اینکه مجازات بچه های زیر هجده سال برداشته شود، آرزوی من این است که نوجوان ها مکان مخصوصی داشته باشند، تئاتر مخصوص نوجوان فیلم مخصوص نوجوان، جاهای تفریحی مخصوص نوجوان باشد، آرزو می کنم قوانین مابرای نوجوان ها باشد، آرزوی من این است که مادر و پدرها نوجوان ها را حالا در محدوده کوچک تربینند، نوجوان ما که اینقدر دوست دارد مادر و پدرش با او حرف بزنند و دوست دارد با او فیلمی را که دوست دارد ببینند نه فیلمی که مادر پدر دوست دارند.

نوجوانی که دوست دارد مادر و پدرش با او راه بروند و به حرف های او گوش کنند نه اینکه مادر و پدر بخواهند حرف های خودشان را بزنند، متاسفانه این طوری است، نوجوانی که ما متاسفانه به خاطر این که نمی دانیم به جایه آن که و قتش را در منزل پرکنیم، وقت آنها را در بیرون خانه پرمی کنیم، حرف زدن و تعریف کردن برای بچه های نوجوان به یک رویا تبدیل شده است، نوجوان هایی که در جنوب شهر هستند، مجبورند کار کنند، قانون برایه یک نوجوانی که کار می کند کجاست؟ قوانین برای نوجوانی که داخل یک کوچه، تک و تنها در جنوب شهر دعوا می کند و می زند، و در دعوا از بین می رود کجاست؟ امیدوارم همه چیز برای نوجوان ها درست شود.

مهلقامینوش زاده ازورودش به
دنیای تلویزیون و سینما می گوید

تازه وارده

مصاحبه

امین محمد احدی
امیرحسین علی نیا فرد

وقتی یکی از ما نوجوان ها پایش به دنیای حرفه ای سینما و تلویزیون باز می شود؛ اولین سؤالی که در ذهن من و تو شکل می گیرد این است که او چطور وارد فضایی شده که ورود به آن برای ما تقریباً محال است؟! و حالا یکی دیگر از ما وارد این دنیای جذاب شده است، «مهلقامینوش زاده» که با سریال حکایت های کمال و فیلم سینمایی «آتابای» به همگان معرفی شد.

شما با «حکایت های کمال» وارد دنیای بازیگری شدی، بازی کردن در نقش یک دختر دهه چهل برای شما که متولد دهه هفتادی چطور بود؟

درسته که ریحانه دختری که چند دهه قبل از من زندگی کرده، اما من نتونستم از بزرگ تراهایی که تو اون دوران زندگی کردن درباره سبک زندگی اون زمان پرس و جو کنم و اطلاعات کسب کنم، خب من تفاوت های زیادی هم با ریحانه دارم، من به دختر شیطونم که اصلاً مثل ریحانه کم رو نیستم؛ ولی ریحانه به دختر خجالتی بود که اگر مشکلی

براش پیش می اومد، نمی تونست اون احساسی که واقعا داره رو با کسی در میون بگذاره.

شما چیزی هم به شخصیت ریحانه اضافه کردین؟

من سعی کردم خود ریحانه باشم، یعنی در مورد هر نقشی که قبول می کنم به همین شکله، خودم رو در موقعیت اون آدم قرار می دم، شاید باورتون نشه من گاهی واقعا جای ریحانه گریه می کردم.

خیلیا هستن که ممکنه پیش خودشون بگن این دختر ۲۰ ساله که توی شبکه دوسریال بازی می کنه پارتی داشته یا پول داده (یه وسط حرفمون پرید)،

دقیقییییقا! خیلی از دوستای نزدیکم این حرف رو بهم گفتن که چه کار کردی وارد این عرصه شدی واینا... ولی باید بگم اگر کسی چیزی رو واقعا بخواد و براش اون قدری که پیش خودش رضایت داشته باشه تلاش کنه، امکان نداره که بهش نرسه، خود من رشته تحصیلیم نمایش بود و هنرستان سوره درس می خوندم، اما باز هم اینجوری نبود که صرفاً برم هنرستان و بعد توی خونه بشینم و منتظر بمونم تا اتفاق خوبی بیفته، من آدمی بودم که دائم دنبال آگهی های تست بازیگری می گشتم و گاهی وقتا هر روز تست می دادم؛ حتی اگر مجبور می شدم از مدرسه فرار می کردم (در مدرسه

هام دیگه چفت و بست نداره!)

از تجربه حضور در جشنواره فجر بگو.

اولین چیزی که به ذهنم رسید وقتی فیلم اکران شد و استقبال مردم رو دیدم این بود که خدا رو شکر بالاخره اون همه تلاشم جواب داد، حالا بگذریم که دو تا سکانس اصلی من از فیلم در اومد و یکم نقشم کمرنگ شد، ولی من خیلی خوشحالم به خاطر این که تموم اون روزهایی که یواشکی می رفتم برای تست دادن یا واسه کار سخت و طاقت فرسا توی سریال کمال کلی دوندگی می کردم، جواب داد، خدا رو شکر می کنم با این که تازه وارد این فضا شدم ولی خیلی زود به چیزهایی که دوستشون دارم رسیدم، خب برای هر جوون تازه کاری مثل من بودن در تیم خانم کریمی و کار کردن با هنرمندای بزرگ کشورمون مثل آقای حجازی فروزتی افتخاره، می دونم راه خیلی زیادی پیش رومه و هنوز خیلی از اون چیزی که بهش بشه گفت موفقیت فاصله دارم، ولی باز از این شروع واقعا خوشحالم.

درباره نقش تست توی فیلم آتابای بگو.
خب طبیعیه که دوست دارم مخاطب بره و فیلم رو تماشا کنه، اما اینقدر می تونم بگم که من نقش سیمین رو بازی می کنم، به نوجوون ۱۶ ساله که خیلی شیطون و پر از هیجانه و با وجود ۱۶ سالگی، خیلی بیشتر از سنش می فهمه، خب رابطه خوبی هم با خانوم سحر دولت شاهی داشتم توی این پروژه که نقش خواهرم رو بازی می کنن، اما اون چیزی که از همه مهم تره و می تونم بگم اینه که برعکس نقشم توی سریال حکایت های کمال، اینجا خیلی به نقشم نزدیک تر بودم و بیشتر به خود واقعیم شبیه بود، امیدوارم مردم فیلم رو ببینن و ببسننن، چون برای یه هنرمند هیچ چیز مهم تر از پسند خاطر مردم نیست.

گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۳ ■ ۲۴ بهمن ۱۳۹۸

نوجوان
جواب

۶۶

خود من رشته تحصیلیم نمایش بود و هنرستان سوره درس می خوندم، اما باز هم اینجوری نبود که صرفاً برم هنرستان و بعد توی خونه بشینم و منتظر بمونم تا اتفاق خوبی بیفته، من آدمی بودم که دائم دنبال آگهی های تست بازیگری می گشتم و گاهی وقتا هر روز تست می دادم؛ حتی اگر مجبور می شدم از مدرسه فرار می کردم!

۷

بخشید شما؟

راز موفقیت

من عاشق کارم هستم. این بزرگ ترین راز موفقیت است. شاید باورتان نشود، بعضی روزها بچه ها را سوار ماشین می کنم تا به مدرسه برسانم شان، ولی وقتی شروع به رانندگی می کنم، فکر مشغول کارهایم در مایکروسافت می شود و به سمت آنجا حرکت می کنم تا این که آنها به من می گویند: «چرا داریم به مایکروسافت می رویم؟» و من دوباره فرمان را

به سمت مدرسه کج می کنم! همیشه مطمئن بودم یک روز در حالی که غرق در افکارم برای توسعه دادن نرم افزاری هستم، اشتباهها به طبقه پنجاهم (اتاق قبلیم) می روم و از آنجا به طبقه پایین (اتاق جدیدم) برمی گردم و بالاخره به خاطر این حواس پرتی ها از مایکروسافت اخراجم خواهند کرد!

